

نام مقاله: بی در کجا؟ (out of place) ((سیالیت مفهوم هویت در جهان مجازی و حکایت هویت انسان ایرانی))
نویسنده: علیرضا بیا بان نورد

چکیده:

انقلاب اطلاعات و ارتباطات در دو گونه متمایز فنی و ساختاری و نیز در شکل ظهور جامعه شبکه ای و اطلاعاتی و جهان مجازی که از مهمترین ویژگیهای آن فرهنگ واقعیت مجازی و «زمان بی زمان» و «مکان لامکان» است و در نتیجه با ایجاد تحول در مفاهیم مرتبط با مکان و زمان و فراهم آوردن منابع و مراجع جدید هویت، ذهنیت و هویت انسان را در جهان جدید ناپایدار و سیال می سازد.

مدعای ما در این مقاله این است که انقلاب در عرصه تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات و به تبع آن ظهور و حضور گسترده دنیای مجازی به شکل گیری هویت و ذهن ناپایدار، سیال و غیر ذات گرای (غیرجوهر گرای) انسان در عصر جدید، می انجامد و لذا منطق انقلاب اطلاعات و ارتباطات و جامعه مجازی به نوعی با اندیشه های پست مدرن در خصوص ذهنیت و هویت ناپایدار همخوان و سازگار است. به واسطه این تحولات ساختاری و معرفتی و شکل گیری ذهنیت و هویت سیال و ناپایدار در جهان جدید، ذهنیت و هویت ما ایرانیان نیز به ناچار متحول و سیال و ناپایدار می شود و برداشت های ما از مفاهیم ملی، فرهنگی و مذهبی نیز دگرگون می گردد. چاره کار آن است که دست به بازفهمی و بازسازی مفهوم هویت بزنیم. این مقاله در صدد است به بررسی این شرایط بپردازد ضمن آنکه یم نگاهی به مسائل ایران و چالش های هویتی آن بپردازد.

سمینار هویت ملی اسلام

مقدمه:

انقلاب اطلاعات ارتباطات در دوگونه متمایز فنی و ساختاری و نیز در شکل ظهور جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی و جهان مجازی که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن «فرهنگ واقعیت مجازی» و «زمان بی‌زمانی» و «مکان لامکان» است و در نتیجه، با ایجاد تحول در مفاهیم مکان و زمان و فراهم آمدن منابع و مراجع جدید هویت، ذهنیت و هویت انسان را در جهان جدید ناپایدار و سیال می‌سازد. مدعای ما در این مقاله این است که انقلاب در عرصه تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات و به تبع آن ظهور و حضور گسترده دنیای مجازی به شکل‌گیری هویت و ذهنیت ناپایدار، سیال و غیرذات‌گرای انسان در عصر جدید، می‌انجامد و لذا منطق انقلاب ارتباطات و جامعه شبکه‌ای به نوعی با اندیشه پست مدرن در خصوص ذهنیت و هویت ناپایدار همخوان و سازگار است. به واسطه این تحولات ساختاری و معرفتی و شکل‌گیری ذهنیت و هویت سیال و ناپایدار در جهان جدید، ذهنیت و هویت ما ایرانیان نیز به ناچار متحول و سیال و ناپایدار می‌شود و برداشت‌های ما از مفاهیم هویت ملی، فرهنگی و مذهبی نیز دگرگون می‌گردد.



سمینار هویت ملی اسلام

هویت

هویت عبارت است از فرایند معنا سازی براساس یک و یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های خاص که بر منبع‌های معنایی دیگر اولویت داده می‌شود. گیدنز می‌نویسد: هویت منبع معنا برای کنشگران است و به دست آن‌ها از رهگذر فرایند فردیت‌بخشیدن ساخته می‌شود. با این حال، ممکن است از نهادهای مسلط نیز ناشی شود، اما حتی در این صورت نیز هنگامی هویت خواهد بود که کنشگران اجتماعی آن‌ها را درونی کنند و معنای آن‌ها را حول این درونی‌سازی بیافرینند. (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۸، صص ۱۱۸-۱۱۰)

برابر با این معنا دو ویژگی را می‌توان برای هویت ذکر کرد:

۱. هویت وجه تمایز بین «من» و «ما» یا «دیگری» و «دیگران» است

۲. هویت مهم‌ترین منبع شناخت، عواطف، احساسات و سازماندهی رفتارهای جمعی و فردی محسوب می‌شود.

بنابراین، مفهوم هویت ضرورتاً با دو مفهوم متضاد دیگر تعریف می‌شود: همسانی و تفاوت. این ادعا که چیزی یا فردی هویتی ویژه دارد، بدین معناست که این چیز یا فرد مانند دیگر چیزها و یا افراد، دارای آن هویت است و در عین حال همچون چیز یا فردی متمایز، هویت و خاصیتی دارد. به بیان روشن‌تر، هویت یعنی کیفیت یکسان بودن در ذات، ترکیب و ماهیت و نیز یکسان بودن در هر زمان و همه شرایط. در هر حال، هویت داشتن یا یگانه بودن، دارای دو جنبه متفاوت است: همانند دیگران بودن در طبقه خود و همانند خود بودن در گذر زمان.

با این وصف هویت نوعی نیاز روانی انسان است که پیش‌نیاز هر گونه زندگی اجتماعی است. اگر محور و مبنای زندگی اجتماعی را برقراری ارتباط پایدار و معنادار با دیگران بدانیم، هویت اجتماعی چنین امکانی را فراهم می‌سازد. به عبارتی دیگر بدون تعیین چارچوبی برای هویت اجتماعی، افراد مانند دیگران خواهند بود و هیچ‌کدام از آنان نخواهند توانست به صورتی معنادار و پایدار با دیگران پیوند یابند. هویت اجتماعی نه تنها ارتباط اجتماعی را امکان‌پذیر می‌کند، بلکه به زندگی افراد هم‌معنا می‌بخشد. ضمن آنکه فرایندی برای خودشناسی کنشگران اجتماعی است که معنا سازی نیز به واسطه آن صورت می‌گیرد. در تحلیل هویت چند رویکرد وجود دارد: عده‌ای دارای دیدگاه جوهرگرایانه یا ماهیت‌گرا هستند و برای هویت‌ها، جوهری ثابت قائل هستند. این دسته چیزی را در چهره زیرین هویت می‌بینند و چهره زیرین را نیز ثابت و پایدار می‌دانند. به انسان، چیزی را بخشیده‌اند که هستی او را معنا می‌دهد و همان است که هویت انسان را تعیین می‌کند. این «چیز» در همه انسان‌ها هست و در وجود همه آن‌ها ثابت و همیشگی است. دسته دوم که از ساخت‌گرایی اجتماعی پیروی می‌کنند. معتقدند که هویت، بر ساخته‌ای اجتماعی است و از جایی نیامده است و انسان‌ها نیز آن را در جایی کشف نکرده‌اند. این دسته بر این عقیده‌اند که هویت، ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی انسان‌هاست. معنا ساز بودن هویت بر

ساختگی بودن آن دلالت می‌کند. معنا خاصیت ذاتی واژه‌ها و اشیاء نیست، بلکه همیشه نتیجه توافق یا عدم توافق است و به عبارتی دیگر زاده قرارداد است بنابراین، معنا می‌تواند موضوع قرارداد باشد و انسان‌ها می‌توانند بر سر آن به مذاکره و گفت‌وگو بنشینند. پس هویت نیز چیزی طبیعی، ذاتی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه باید ساخته شود. انسان‌ها باید همواره چیزها یا اشخاص را طبقه‌بندی کنند و خود را در داخل آن طبقه قرار دهند. به بیان دیگر، هویت را فقط می‌توان از طریق انکار آگاهانه ابهام و کنار گذاشتن تفاوت‌ها کسب کرد. دسته سوم که اندیشه‌هایشان بیشتر نشات گرفته از اندیشه‌های پست مدرن است رویکردی گفتمانی دارند و می‌گویند هویت‌ها دستاورد گفتمان‌ها هستند و مقولات اجتماعی نیز ساخته و پرداخته گفتمان‌ها هستند. واقعیات اجتماعی در گفتمان‌ها زاده می‌شود و شکل می‌گیرد و وجودی خارج از گفتمان‌ها ندارد. بنابراین نگرش، هویت‌ها هم ریشه در گفتمان‌ها دارند. وانگهی چون گفتمان‌ها سیال‌اند، انسداد طلبی ندارند، حقیقت محور نیستند، پیامد آن هویت هم، متغیر و دگرگون شونده‌اند. اگر حال و هوای گفتمان دگرگون شود هویت هم تغییر می‌یابد. و این طور است که هر انسانی استعداد برخورداری از چند هویت را دارد.

هویت و انگاره‌های «سنت»، «مدرنیته» و «پست مدرنیته»

داگلاس کلنر در شرح مراحل گذر به هویت پست مدرن، برای آن، سه مرحله قائل شده است:

الف. هویت پیش مدرن: در جوامع پیش مدرن (سنتی)، هویت همواره اجتماعی بوده است و کم‌تر دیده شده که تردیدها و شک‌اندیشی‌های فردی در آن خللی وارد کنند. هویت فردی، اغلب ثابت و ایستا و بر تعریف مشخصی استوار بوده که از سوی اسطوره‌ها و نظام‌های قانونی و تعریف شده دیرینه پشتیبانی می‌شده است. در این نظام، هر کس بخشی از یک نظام خویشاوندی قدیمی است، اندیشه‌ها و رفتار او به چارچوبی معین محدود می‌شوند و سمت و سوی زندگی او کم‌وبیش مشخص است. از همین روست که پرسش و چون‌وچرایی درباره جایگاه و موقعیت انسان در جهان به میان آورده نمی‌شود و ناگفته پیداست که وقتی چنین پرسشی به ذهن خطور نکند، هویت فردی هم نمی‌تواند معنا و اعتباری داشته باشد.

ب. هویت مدرن: در بخشی از دوران مدرن که با عصر روشنگری آغاز می‌شود، هویت برای نخستین بار با بحران مواجه می‌شود. در این دوران هم، مانند دوران پیش مدرن، هویت فردی بر شالوده رابطه با دیگران استوار است، از ثباتی نسبی برخوردار است، اما تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها، سمت و سوی آن را چند وجهی می‌کند. در جوامع پیش مدرن، انسان از جایگاه دقیق خود در قبیله و طایفه آگاهی داشت، اما جامعه مدرن، گستره وسیع‌تری از قوانین اجتماعی و تعریف تازه و پیرامنه‌تری از هویت را پیش‌روی او نهاد. یک نفر، هم‌پدر بود و هم پسر، هم خویشاوند بود و هم شهروند، هم دانشمند بود و هم جامعه‌شناس و یادارای مجموعه مفصل‌تر یا مختصرتری از این نقش‌ها و امکانات اجتماعی. بنابراین، امکانات گسترده‌ای از آن‌چه یک انسان می‌توانست باشد، فراهم بود و می‌توانست در پیوند با این امکانات،

هویت خود را بر گریند و دیگر محدود به آن نبود که تخته‌بند یکی از این چارچوب‌ها به دنیا آمده باشد و عمر خود را در آن به سر آورد. از همین جا هم بود که دل‌نگرانی‌های انسان آغاز شد و پای این پرسش به میان آمد که واقعا کی و یا چه کسی می‌تواند باشد؟ همراه این خود آگاهی‌ها، اندیشه یک هویت شناخته شده و با ثبات هم پا گرفت. انسان اکنون نگران آن بود که مبادا هویت‌اش گذرا و شکننده و یا کاذب و ظاهری باشد چرا که تمام این‌ها می‌توانست بخشی از یک هویت‌مدرن شمرده شود. در شرایطی از این‌گونه، همواره یک خویشتن واقعی و فطری در زیر نقشی که انسان در اجتماع بازی می‌کرد، احساس می‌شد و تلاش فرد همه آن بود که این خویشتن واقعی را پیدا کند و دست‌کم در خلوت با آن روراست باشد. (kellner, 1996)

در دوران مدرنیته که هویت در متن و بطن گفتمان‌های نوین جای گرفت، مسئله‌ای به نام «فاعل شناسا» یا سوژه مطرح می‌شود و انسان در مرکز کهکشان قرار می‌گیرد. انسان، توانایی، استعداد و عقلانیت او در متن گفتمان نوین جای و اصالت انسان شکل می‌گیرد و هویت انسانی به عنوان یک فاعل شناسا و سوژه صورت می‌پذیرد. در این جا انسان در مقابله با طبیعت، ابژه خودش را تعریف می‌کند و به تعبیر «دریدا»، شکل نوین منطق کلام محوری شروع می‌شود، یعنی انسان‌ها هویت خویش را در حذف چیزی تعریف می‌کنند، در برابر چیزی و نه با اختلاط با چیزی، این که من، آن نیستم.

پ. هویت پست مدرن: تردیدی نیست که زندگی اجتماعی امروز بسیار پیچیده‌تر از دوران مدرنیته است و گردش پرشتاب‌تری دارد. گستره‌ای از هویت‌های گوناگون پیش‌روی انسان امروز قرار دارد و انسان با خواسته‌ها و آرزوهایی آشنایی یافته است که در گذشته با آن بیگانه بود. جوامع به سرعت تکه‌پاره می‌شوند، انسان باید در فرصت‌ها و مجال‌های کوتاه‌شماری از نقش‌هایی را که مدام بر دامنه و گستره آن افزوده می‌شود، به شکلی گذرا ایفا کند و همین واقعیت، برخورداری از یک هویت یکپارچه را دشوار و حتی ناممکن کرده است. برخی از نظریه‌پردازان از جمله فردریک جیمسون و ژان بودریار به درستی نشان داده‌اند که چگونه «خویشتن»‌هایی که در مدرنیته با هزار مصیبت به دست آمدند، در بحبوحه مصرف‌گرایی و فرهنگ توده‌ای و روی آوردن جوامع به دیوان سالاری به آسانی از دست رفتند و محو و نابود شدند. برخی دیگر از نظریه‌پردازان مانند ژاک لاکان و میشل فوکو، برآنند که «خویشتن» ثابت و منسجم، از اول هم چیزی بیش از یک توهم نبوده است. اگر چه مسئله هویت در زندگی امروز هم مانند گذشته مطرح است، اما نظریه‌پردازان پست مدرن دیری است که هرگونه اندیشه «خویشتن» به عنوان یک پدیده بنیادی یا بی‌زمان را کنار گذاشته‌اند. امروز نوعی ستایش از هم پاشیدگی، آرزوهای پاره پاره و تصنعی، جای جست‌وجوهای جدی و ژرف مدرنیست‌ها را برای یافتن خویشتن گرفته است و هویتی که انسان امروز خریدار آن است، همین هویت چندگانه و پاره پاره است. هویت امروز در پیوند تنگاتنگ با وانمایی، نقش‌بازی کردن و مدیریت سبک است و در این میان تنها چیزی که می‌تواند حائز اهمیت باشد، انگاره یا تصویر است. (kellner, 1996)

در پست مدرنیسم بر هویت غیرذاتی و تاریخی و سیال انسان و پراکندگی و تجزیه فرد تاکید می‌شود. هر

فردی همچون موزائیک مجموعه‌ای از تعارض‌ها و اجزای گوناگون است. از دیدگاه پسا ساختگرایانه و پسا مدرنیسم انسان، معانی، اندیشه‌ها، نظریه‌ها و غیره، همگی وحدت و هویت ظاهری خود را تنها از طریق حذف و غیریت یا بیگانه‌سازی به دست می‌آورند. برای ایجاد هویت هر چیز، چیزهای دیگر باید غیر و بیگانه شوند، همه تمایزها در سخن فلسفی همچون صدق و کذب و حق و باطل بدین شیوه تکوین می‌یابند.

طبق تحلیل‌های ژاک لاکان روانکاو پست مدرن فرانسوی، ناخودآگاه فرد بیانگر سوژه‌چند پاره‌ای است که هویت متکثر و تغییرپذیر ایجاد می‌کند، اما واقعیت چندپارگی و چندگانگی هویت، به وسیله ایدئولوژی‌ها از نظر دور می‌ماند. ایدئولوژی، حقیقت چندگانگی و چندپارگی را از سوژه خودآگاه پنهان می‌سازد و به فرد، احساسی از کلیت، وحدت و هویت یگانه می‌بخشد، اما سوژه، و هویت یگانه و یکپارچه از دیدگاه پسا ساختگرایی و پسا مدرنیسم، اسطوره‌ای بیش نیست. نه تنها هویت‌ها چند پاره‌اند، بلکه تولید آن‌ها نیز اساساً از طریق زبان و نظام نمادها صورت می‌گیرد. نفس ورود به عالم زبان، شرط آگاه شدن از خویشتن به عنوان هویتی یگانه و متمایز است.

هویت، محصول روایتی است که ما درباره خود می‌سازیم و یا درباره ما می‌سازند. نفس انسان اساساً میان خودآگاه و ناخودآگاه شکاف خورده است. برخلاف تصور رایج، هویت‌های «مدرن»، «سنتی»، «مذهبی» و «ملی» خانه‌های در بسته‌ای نیستند که اغیار را در آن‌ها راهی نباشد. هویت‌ها همواره در حال شدن هستند. هویت ذات نیست، بلکه فرایند است.

بدین سان، پست مدرنیست‌ها و پسا ساختارگرایان بر آن‌اند که هویت آگاه، یکپارچه و یگانه‌ای که دستاورد فلسفه دکارت بود، به وسیله فروید و لاکان و نگرش شالوده‌شکنانه، مرکززدایی و تخریب شده است. انسان مورد نظر دکارت، شامل سوژه‌ای عاقل و آگاه بود. لاک هم از «سوژه مقتدر» سخن می‌گفت و آن را هویتی یکسان و پایدار می‌دانست. دیگر فلاسفه برجسته غرب هم بر مفهوم انسان حاکم، مقتدر و خردورز و هویت یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر فرد تاکید می‌کردند، ولی در طول سده بیستم و به ویژه نیمه نخست آن، چنین رهیافتی زیر سؤال رفت. در این رابطه، استوارت هال از «پنج گسست یا تحول عمده در گفتمان‌های شناخت مدرن» یاد می‌کند که با فتمند بودن هویت و چندپاره و متضاد بودن سوژه‌را آشکار ساختند:

مارکسیسم هرگونه مفهوم کارگزاری فردی را کنار گذاشت و به بستر و ساختار کنش اهمیت بخشید. این نظریه فروید که هویت‌ها بر پایه فرایندهای حوزه ناخودآگاه شکل می‌گیرند و آن ناخودآگاه با منطقی متفاوت از منطق خود عمل می‌کند، مفهوم سوژه دانا و دارای هویت واحد و ثابت را آسیب‌پذیرتر ساخت. زبان‌شناسی ساختاری سوسور این نتیجه منطقی را در برداشت که گرچه هویت‌ها به مسدود و متصلب شدن گرایش دارند، اما همواره به واسطه تفاوت‌ها مختل می‌شوند، زیرا تفاوت ذاتا سیال است. اندیشه و آثار فوکو نیز در بی‌اعتبار شدن رهیافت مدرنیستی هویت و فرد بسیار مؤثر بود. فوکو در تبارشناسی سوژه مدرن، از قدرت انضباط آفرین سخن می‌گوید که می‌خواهد بر کل جمعیت و فرد نظارت، حکومت

و فرمان‌روایی کند. او رهیافت موردنظر را هم در خدمت قدرت می‌داند. پنجمین گسست یا تحولی که حال بیان می‌کند، فمینیسم است که چونان جنبشی اجتماعی ساختگی، سیال و قدرت‌مدار بودن هویت را آشکار می‌سازد. تحت‌تأثیر این پنج تحول، سوژه روشنگری که دارای هویتی ثابت و پایدار بود، به هویت‌هایی باز، متضاد، ناقص و چندپاره تبدیل شد. (hall.1997)

جهان مجازی در برابر جهان واقعی

تحول در صنعت حمل و نقل و ارتباطات موجب شده است انسان بر زمان و مکان فائق آمده و در همه جا و بر همه جا مسلط شود و فاصله‌ها بسیار کوتاه و زمان بی معنا را همچون واقعیتی پذیرا شود. در عصر اطلاعات واسطه‌های الکترونی باعث شده است انسان در چارچوب انتقال نمادها در همه جا حضور داشته باشد. انسان توانسته است با پیشرفتهای خود جهان جدیدی را سوای جهان واقعی در فرا روی خود قرار دهد، جهانی که با حضور نامرئی خود مفاهیم پایه‌ای زندگی بشریت را تغییر می‌دهد. جهان مجازی، در واقع همان جهان جدیدی است که با فائق آمدن بر زمان و با فراهم آوردن امکان انتقال آنی داده‌ها، اطلاعات، سرمایه‌ها و امکان ارتباط همزمان میان افراد در نقاط مختلف، عملاً فواصل زمانی را از میان برداشته و نظم طبیعی دوران قدیم یا چارچوب‌های مکانیکی جهان صنعتی را به کلی دگرگون ساخته است. مکان نیز در جهان مجازی مفهومی همه‌جایی یافته است، در این جهان، ارتباطات از شکل رو در رو به دلیلی تغییر شکل می‌دهد و یا با آن تکمیل می‌شود.

به اعتقاد پی‌یر لوی مجازی‌سازی و ورود به جهان مجازی در واقع فرایندی است که یک شیوه هستی را به شیوه‌ای دیگر تبدیل و ضمن حرکتی معکوس، فعلیت‌ها را بر خلاف جهان واقعی به پتانسیل تبدیل می‌کند. این جهان که با از جا کنده شدن باعث حضور شخص در همه جا می‌شود، خودش در لامکان و یا به قولی دیگر در دگر جا قرار دارد و مکان واقعی آن را نمی‌شود مشخص کرد. و این به گونه‌ای است که در این جهان به سادگی می‌توان از وحدت زمانی سخن گفت و این در حالی است که وحدت مکانی وجود ندارد و در واقع به نوعی، همزمانی جانشین وحدت مکانی می‌شود. پی‌یر لوی معتقد است که جهان مجازی با شیوه‌های مختلفی در زمان و مکان جاری می‌شود. این جهان با شکستن مرزهای مشخص و معین، تقسیم‌بندی‌ها را از بین برده و مرزهای جهان واقعی را غیر ممکن می‌کند و این سبب می‌شود هویت انسانی که به عامل مکان وابستگی شدیدی دارد با چالش مواجه شود. (داریوش شایگان، ۱۳۸۰، صص ۳۴۶-۳۳۸)

شان ویلبر نیز در مقاله خود با عنوان جامعه مجازی ضمن بحث در خصوص مفهوم جامعه مجازی که در درون فضای مجازی جای می‌گیرد، این جامعه را تجربه مشارکت در فضای ارتباطات با دیگرانی می‌داند که دیده نمی‌شوند، وی جامعه مجازی را به جمعیتی تشبیه می‌کند که در مورد موضوعی پدید

می آیند و به مشارکت می پردازند. ویلبر معتقد است جامعه مجازی توهم جامعه ای است که در آن نه آدم واقعی وجود دارد و نه ارتباط واقعی. (شان ویلبر، ۱۳۸۳، صص ۹۱-۹۳)

ژان بودریار محقق دیگر این عرصه نیز با توسل به مفهوم دهکده جهانی مارشال مک لوهان سعی می کند درباره جامعه مجازی و جامعه واقعی سخن بگوید. او در این زمینه با دیدی انتقادی معتقد است رسانه های الکترونیکی جدید از پیدایش جهانی خبر می دهند که وانموده های محض، مدل ها، رمز ها و رقم ها و تصویر های رسانه ای، واقعی به نظر می رسند و هر گونه تفاوت بین دنیای واقعی و دنیای رسانه ای و یا مجازی از میان رفته است. وی اذعان می کند در عصر رسانه و در جریان تبدیل واقع به مجاز، واقعیت در حال متلاشی شدن و تبدیل به تصاویر مختلف و متعدد است. بودریار در روایتی افراطی معتقد است در رسانه ای جدید که امر واقع به امر مجاز تبدیل می شود، معنا از دست می رود. او در این جا با نظری افراطی حتی جنگ خلیج فارس را غیر واقعی دانسته و معتقد است به لحاظ سیاسی اصلا جنگی رخ نداده است. همچنین جنگها و پیروزی ها و شکست های جاری اعراب و رژیم صهیونیستی را نیز در همین حیطة بررسی می کند. او هر دوی این جریانات را وانمود سازی رایانه ای و رسانه ای می داند و این دو جنگ را بیانگر مرحله ای جدید در تاریخ جنگ تلقی می کند. (دیوید لایون، ۱۳۸۰، صص ۹۴-۸۷)

حتی اگر گفته افراطی بودریار ما را در مورد این مسائل قانع نکند، نباید این مساله از دید پنهان بماند که درصدی از واقعیت در آن وجود دارد و آن تاثیر فناوری اطلاعات در مهم یا کم اهمیت جلوه دادن مسائل و تبعات مربوط به این دو جنگ است که رسانه ها با صحنه سازی ها و پخش اطلاعات جزئی و یا سانسور شده مانع ایجاد تصویر دقیقی از جنگ شده اند. از دید او سلطه مجازی در دنیای ما کم کم به صورت امری بلامنازع در آمده است و بر محیط واقعی مسلط شده است و این قضیه باعث شده انسان ها دچار توهم واقعیت شوند، در حالی که همه چیز مجازی است.

استیلای فضا بر مفاهیم زمان و مکان

در جامعه مجازی بر خلاف جامعه واقعی عنصر فضا بر مکان تسلطی شگفت انگیز دارد. مکان بر خلاف فضا بسیار قابل تصور و مربوط به جایی معین است که محتوای خاصی دارد و از طرفی قابل تحدید و مرز پذیر بوده و همواره ثباتی پویا دارد، در صورتی که فضا بسیار انتزاعی تر از مکان بوده و درک آن به سادگی امکان پذیر نیست. فضل یعنی نوعی خلاء که در همه جا وجود دارد و نه تنها مرز پذیر و قابل کنترل و تحدید نیست بلکه مرکزی خاص نظر نداشته و به نامتناهی بودن گرایش دارد.

فضا در جوامع سنتی بر خلاف جوامع مدرن و متأثر از انقلاب اطلاعات و ارتباطات، کاملا تحت سلطه و وابسته به مکان بود و از مکان جدا نبود و در اصل زمان و فضا در بستر جوامع سنتی در قالب مکان به هم پیوند می خوردند. زمان نیز در جامعه سنتی برخلاف جامعه مدرن و اطلاعاتی، وابستگی زیادی به مکان دارد و به قول آنتونی گیدنز، گستره محدودی دارد که بدون پیوند آن با مکان معنایی ندارد. اما در فرایند مدرنیسم و انقلاب اطلاعات و ارتباطات زمان که در جوامع سنتی حکایت از تداوم می کرد، تداوم

را از بین می برد و تحت تاثیر این فرایند زمان آنچنان فشرده می شود که فرهنگ واقعیت مجازی را به دو شیوه مختلف همزمانی و بی زمانی دگرگون می سازد. این مساله باعث نزدیکی بی سابقه زمانی رخدادهای اجتماعی و جلوه های فرهنگی می شود و گفتگوی واقعی و چند جانبه را امکان پذیر می سازد و همچنین موجب می شود وقایع در افقی هم سطح همزمان شوند، افقی که نه شروعی دارند و نه پایانی.

در نهایت باید گفت که فضا در دنیای ارتباطات و اطلاعات، ضمن شکل دادن به زمان، روند تاریخی را دگرگون ساخته و بر خلاف گذشته مکان را وابسته به زمان می سازد. به هر حال به نظر می رسد ظهور جهان مجازی در برابر جهان واقعی، بسیاری از روند ها، نگرش ها و ظرفیت های آینده جهان را دچار دگرگونی های اساسی کند. جهان واقعی با خصیصه هایی همچون مکان مشخص جغرافیایی، داشتن نظام سیاسی مبتنی بر دولت- ملت و ... اینک در برابر جهان مجازی که بر خلاف جهان واقعی زمان و مکان مشخصی نداشته و نیز به هیچ نظام سیاسی مبتنی بر دولت - ملت وفاداری نشان نمی دهد، قرار گرفته است. جهان مجازی با ویژگی هایی چون همزمانی و هم مکانی ضمن استوار شدن بر مفهوم فضا که مفهومی نامشخص و نامعین است چالشی را در برابر جهان واقعی برانگیخته است.

به نظر می رسد که این دو جهان در آینده به صورت جهان های موازی و در برخی مواقع به هم چسبیده، دگرگونی های عمیقی در حوزه های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... پدید آورند. (علیرضا بیابان نورد، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲)

جهان مجازی و چالش های هویتی

انقلاب و فناوری های ارتباطی و اطلاعاتی، در برخی موارد برای ابعاد معرفتی و شناختی انسان، مشکلاتی را پدید می آورد. در ذکر مختصات و ویژگی های جامعه مجازی از وضعیت زمان و مکان سخن به میان آمد. در آنجا به این نکته اشاره شد که مفاهیم زمان و مکان تحت تاثیر مجازی سازی، تغییر می کنند. مکان در جامعه مجازی بر خلاف جامعه واقعی نه انتها مرز پذیر نیست بلکه نمی توان آن را تحدید کرد، ضمن آنکه ثبات و پایداری کافی نیز ندارد. در گفتار های پیرامون هویت مکان، کارویژه های مهمی را برای هویت مطرح می کند و یا به عبارتی دیگر مکان چند کارویژه هویت آفرین دارد. انسان ها با این کارویژه ها نظیر: احساس متمایز بودن، ثبات داشتن و تعلق به گروه است که امنیت و آرامش لازم را برای زندگی کسب می کنند.

اگر هویت را نظام های معنایی بدانیم که انسان ها در پرتو آنها به آرامشی درونی و یا انسجام منطقی و ذهنی می رسند، نظام های هویت بخش در صددند برای فرد احساس تداوم و پایداری را پدید آورند تا آنها با داشتن مراجعی ثابت و پایدار بتوانند با آرامش زندگی کنند. سرزمین و مکان از جمله تامين کننده های مهم این گونه مراجع اند. در دنیای مجازی بر خلاف دنیای واقعی، فضا که دنیایی سیال و

بی مرکز را برای افراد تدارک می بیند، باعث نوعی آشفتگی ذهنی انسان می شود. فضا در برآیندی کلی توانایی چندانی برای تامین نیازهای هویتی ندارد، چون نمی تواند آن کارویژه های مهم مکان را که هویت بخش اند تامین کند.

از طرفی فضا به دلیل مرز پذیر نبودن و عدم امکان کنترل آن، نمی تواند حریمی انحصاری و نفوذ ناپذیر را که باعث احساس تمایز در خود شود پدید بیاورد و از طرف دیگر فضا به دلیل نبود ثبات و همچنین سیالیت باعث اختلاط و نزدیکی می شود که این زمینه نابودی گفتمان های هویت بخش را فراهم آورده و موجب می شود عرصه ای برای حضور و تاخت و تاز هویت ها پدید آید و امکان گسترش گفتمان های هویت بخش از بین برود.

بی گمان فضای گریزان از ثبات، تصلب و کلیت یافتن، نمی تواند بستر امنی را برای هویت سازی فراهم کند. در عرصه زمان نیز اتفاق مشابهی می افتد. با ناپدید شدن زمان تاریخی به حال و اکنون دیگر ویژگی مهم گفتمان های هویت بخش، یعنی توجه به گذشته به عنوان عامل نزدیکیهای گروهی کم رنگ می شود. اگر هویت را بر احساس تداوم استوار بدانیم باید بگوییم که احساس تداوم جز در چارچوب زمانف معنا و مفهومی ندارد. فرد هنگامی می تواند احساس هویت داشته باشد که از تداوم خود اطمینان پیدا کند و این تداوم چیزی جز ثبات شخصت فردی در طول زمان نیست و همه اینها در بستر وجود یک گذشته معنا دار قابل تصور است، چون همین گذشته معنا دار است که به لحاظ جمعی تاریخ را می سازد.

فرآیند جامعه اطلاعاتی و ارتباطی تداوم زمانی را از بین می برد و زمان چنان فشرده می شود که دیگر نمی تواند در خدمت گفتمان های هویت بخش قرار گیرد. همزمانی و بی زمانی که ویژگی اصلی جامعه مجازی است موجب نابودی گذشته مشترک برای گفتمان های هویت بخش شده و نظم سنتی که با مکان های انحصاری به تداوم معنا بخشی برای گفتمان های هویت بخش منجر می شود، از بین می رود. همه اینها موجب می شوند که انسان دچار پریشانی و آشفتگی حالی شده و در نهایت با احساس عدم اتصال به مبدا، مرکز و زمانی خاص، نوعی شخصیت چند گانه و یا هویتی چهل تکه را می پذیرد. به تبع آن جامعه اطلاعاتی عرصه فرهنگ را نیز دچار دگرگونی های عمده ای می کند. فرهنگ نیز همانند زمان و مکان به عنوان مبنای اصلی گفتمان های هویت بخش در نزد متفکران علوم اجتماعی مطرح است. فرهنگ یکی از مهم ترین و غنی ترین منابع هویتی به شمار می رود. فرهنگ، هم به تفاوت معنا می دهد و هم ویژگی انسجام بخش شگفت انگیزی را باعث می شود که در نهایت زمینه های هویت سازی و معنا دهی به زندگی انسان را پدید می آورد.

در جوامع سنتی، فرهنگ وظیفه خود را یعنی هویت بخشی به خوبی انجام می داد و این موجب می شد بحران هویت و معنا تقریباً از بین برود. این توانایی چشم گیر فرهنگ در عرصه هویت بخشی از پیوند تنگاتنگ آن با مکان و سرزمین ناشی می شد. نفوذ پذیری و فرو ریختن روز افزون مرزها به وسیله انقلاب اطلاعات و ارتباطات، فضای امن و خلوت فرهنگ ها را نیز از بین می برد. ظهور جامعه مجازی،

در هم ریختگی حوزه های مختلف را در پی داشته و باعث شده است در دنیای بدون مرز عناصر مختلف فرهنگی با هم برخورد کنند و ثبات و خلوص فرهنگی از بین رفته و نوسان و اختلاط جایگزین آن شوند. با توجه به اینکه درصد قابل توجهی از تولید کنندگان اطلاعات و ابزارهای مربوط، کشورهای غربی و با زیر ساختهای سرمایه داری اند، بدیهی است کالاهای فرهنگی که آنها تولید می کنند تفاوت های فراوانی با کالاهای فرهنگی جوامع غیر غربی دارند که این سبب می شود کالاهای فرهنگی غیر غربی با خصلت های خود به لحاظ کم پیشرو بودن و از سبقه های نو آور برخوردار بودن، از درون دچار نوعی اضمحلال و استحاله می شوند. در نهایت این جوامع با از خود بیگانگی بیشتر و نیز تسلط هر چه بیشتر فرهنگ سرمایه داری غربی که فرهنگ غالب عصر اطلاعات است، دچار نوعی دیگر برتر پنداری شده و در مقابل عناصر فرهنگی خود را تحقیر شده حس می کنند که این خود به خود راه را برای رشد بیشتر این فرهنگ در میان جوامع کمتر توسعه یافته باز می کند و بدین ترتیب غرض اصلی فرهنگ سرمایه داری غربی برای هماهنگ سازی و یکپارچه نمودن جهان از طریق نابودی و یا به حاشیه کشاندن فرهنگهای بومی برآورده می شود و تنوع فرهنگی با اضمحلال مواجه می شود. (علیرضا بیابان نورد، ۱۳۸۳، صص ۱۲۰-۱۱۸)

ایران و چالش های هویتی ناشی از جهان مجازی

چالش بنیادین بیش تر انقلاب های اخیر و از آن میان انقلاب اسلامی ایران، بر سر مسئله هویت و تلاش برای محافظت از این هویت در برابر خطرهای ناشی از اضمحلال در دیگری (other) و تقلید از آن واز دست دادن مهار خود و سرنوشت بوده که نقش مهمی در برانگیختن احساسات مردم داشته است. انقلاب اسلامی با تعیین و تعریف مفهوم دگر (other) خود، یعنی غرب و دستاوردهای تمدنی آن به ویژه در عرصه فرهنگ، اخلاق و شیوه زندگی، خواستار بازآمدن، باز آوردن یا ادامه رسوم، باورها و ارزش های دینی بوده که در باورهای عمیقی چون مقاومت در برابر فرهنگ غیرپذیری، اهمیت دادن به هویت اصیل، خالص و راستین دینی و آرزوی احیای عصر طلایی اسلام و بازگشت به سنت دینی و فرهنگی اصیل، ریشه داشته است. به این دلیل اسلام ظهور یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را قرائتی از اسلام تحت عنوان «اسلام به عنوان عامل هویت بخش» که خواستار مرزبندی روشن با اندیشه، ارزش ها و فرهنگ و تمدن غرب می باشد؛ می شناسند. اسلام هویت بخش، تفاوت و مرزبندی خاصی را با دیگر فرهنگ ها و تمدن ها در جهان معاصر به ویژه تمدن مغرب زمین پدید آورده است و که با ارزش ها، اخلاقیات و جهان بینی اسلامی سازگاری چندانی ندارد و در منظومه فکری خود به «نفی» و «انکار» آن می اندیشد.

اسلام هویت بخش به عنوان یک گفتمان ضمن مرزبندی خود با تمدن غیر و بیگانه، درصدد ساختن هویتی یکدست و منسجم برای مسلمانان است که این خود در قالب «امت» و نفی تفاوت ها و تمایزهای فکری و ایدئولوژیکی در درون این امت با تفسیری از دین و غالب کردن شیوه زیستی متناسب با احکام و

دستورات فقهی جهت همبستگی و وحدت است.

به لحاظ منابع و مراجع هویتی، اسلام سیاسی به عنوان قرائتی از اسلام، به عنوان منبع هویت در جمهوری اسلامی ایران قرائت های دیگر هویت بخش را به حاشیه کشانید و خود را به عنوان گفتمان غالب و مسلط مطرح نمود. هویت دینی و اسلامی در مواجهه با «دیگر» (other) خود یعنی فرهنگ و تمدن غرب، پیوسته بر میراث کهن و گذشته پرافتخار خود، یعنی سنت دینی تکیه می کند و با نفی و انکار عناصر تمدن جدید، بر غنای فرهنگی و هویت متعالی، خالص و اصیل، با ثبات و پایدار تأکید می کند.

با توجه به تحولات فکری در سطح جهانی و نیز ظهور فن آوری های نوین ارتباطی و پیدایش جامعه اطلاعاتی و به موازات آن جهان مجازی و پیامدهای آن در حوزه مکان، زمان و منابع و مراجع هویت و در نهایت ناپایداری، سیالیت و عدم ثبات ذهنیت و هویت در عصر جدید، گفتمان غالب هویت یعنی گفتمانی که اسلام را به عنوان منشاء هویت بخش معرفی می کند با چالش هایی مواجه می شود که در اینجا به چند مورد اشاره می شود:

الف: از آن جا که مکان در مقایسه با فضا، توانایی و قابلیت بسیار بیش تری برای تأمین نیاز به ثبات، تمایز و همبستگی اجتماعی دارد، جامعه مجازی با همه جایی کردن و به قولی برداشتن عامل تاثیر گذار سرزمین و فضا محور ساختن زندگی اجتماعی، نوعی ناپایداری، تزلزل و بی ثبات در هویت و ذهنیت را پدید می آورد و در نتیجه، هویت دینی و ملی ما به لحاظ احساس متمایز بودن از دیگران، ثبات، تداوم و پایداری و انسجام و همبستگی، دستخوش تغییر و دگرگونی می شود.

ب: انقلاب اطلاعات و ارتباطات با تبدیل زمان تاریخی (اکرونولوژیک) به حال بی پایان، «گذشته» هویت بخش را نابود می کند. نابودی گذشته به معنای از بین رفتن «خاطره» و «تاریخ»، از بین رفتن پیوند میان گذشته مشترک و حال مشترک است. در چنین شرایطی انسان نوعی «هم زمانی» را تجربه می کند و در دنیایی لحظه ای قرار می گیرد که در چارچوب آن گذشت زمان را نمی توان احساس کرد، در حالی که یکی از پیش نیازهای اصلی هویت، احساس تداوم در گذر زمان است و ذهنیت همچون آگاهی از زمان قلمداد می شود. بنابراین، هنگامی که زمان همچون تداوم از بین می رود، وحدت سوژه هم رو به زوال می رود و احساسی از موقتی و متغیر بودن بر ذهن انسان چیرگی می یابد. از آنجا که منبع اصلی هویت دینی و اسلامی در کشور ما، گذشته و سنت اسلامی و باور به تداوم و پی گیری خطی تاریخی و زمانی و پیوند زدن امروز به گذشته است. با درک جدیدی که از مفهوم زمان در عصر جدید به وجود آمده است، باور سنتی ما در خصوص زمان، تاریخ و سنت، با چالش روبه رو می شود.

پ. نسبی شدن فرهنگ ها نیز نوعی ناپایداری و عدم ثبات در هویت پدید می آورد. کنار هم قرار گرفتن فرهنگ های خاص در درون فضای اجتماعی بسیار گسترده و پهناور و نسبی شدن حاصل از آن، دنیایی فارغ از اصول عام و مطلق پدید می آورد و بنیادهای هرگونه یقین و قطعیت معنا ساز و هویت بخش را متزلزل می سازد. این تزلزل، در واقع تزلزل پایه های باور و ایمان است. نسبی شدن فرهنگ و اندیشه و

شک و تردید نسبت به اصول عام، مطلق و جهان‌شمول، قرائت شیعی از دین در کشور ما را که مروج خلوص‌گرایی در عرصه فرهنگ و هویت و مدعی عرضه اصول و چارچوب‌های عام و مطلق است به چالش می‌کشد.

ت. جامعه مجازی نه تنها فرهنگ‌های گوناگون و پرشماری را در دسترس افراد و گروه‌های مختلف قرار می‌دهد، بلکه دنیاها و مرجع‌های اجتماعی آنان را هم زیاد می‌سازد. بنابراین، کم و حتی واحد بودن مرجع‌های اجتماعی در جوامع سنتی که نیاز هویتی انسان‌ها به تعلق و همبستگی اجتماعی را به آسانی تأمین می‌کرد، از بین می‌رود و فردناگزیر می‌شود که با واحدهای اجتماعی کوچک و بزرگ مختلفی هویت پیدا کند. منابع و گزینه‌های هویتی که در چنین شرایطی عرضه می‌شوند، نه تنها متعدد و متنوع هستند، بلکه گاهی در تعارض با یکدیگر نیز قرار دارند. به این ترتیب، مرجع‌های اجتماعی و در نتیجه، هویت‌ها نسبی می‌شوند و نوعی سیالیت بر آنها حاکم می‌شود، این سیالیت فراگیر، هویت‌سازی را به مسئولیت دشوار فردی و زندگی اجتماعی را به عرصه‌ای متعارض تبدیل می‌کند. تنوع منابع و مراجع بعضاً متعارض هویت در جهان جدید، خلوص و یکدستی هویتی را به چالش می‌کشد.

نتیجه و راهکار:

هویت شرط لازم زندگی اجتماعی است و انسان‌ها نخواهند توانست بدون داشتن چارچوبی برای تعیین هویت به صورتی معنادار و پایدار با یکدیگر ارتباط برقرار کنند: زایش و پویایی نخله‌های فکری جدید چون پست مدرنیته که بر سیالیت و ناپایداری هویت تأکید دارد، به همراه تحولات فن‌شناسانه در عرصه ارتباطات و اطلاعات و ظهور جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی، بی‌گمان هویت سنتی ما را دچار تلاطم و بحران می‌کند و بحران هویت و معنا نیز زندگی اجتماعی را مختل می‌سازد و افراد و گروه‌ها ناچارند تا این بحران را به نحوی حل کرده و پشت‌سر بگذارند. بی‌گمان، بازسازی هویت راه انجام این مهم است. «هویت را ماهیتی متجسم در میراثی ثابت و تحقق یافته و حتی در همسانی گذشته و اکنون نمی‌دانم، بلکه آن را رابطه‌ای می‌دانم که همواره نیازمند بازسازی است؛ رابطه میان خود و دیگری، خود و جهان و به واقع رابطه‌ای که اساس شخصیت است.» (برهان غلیون، ۱۳۷۹)

بازسازی هویت به دو نوع کلی قابل تقسیم است: ۱. بازسازی خاص گرایانه و ۲. بازسازی غیرخاص گرایانه. بازسازی نوع اول در خاص‌گرایی‌های فرهنگی و بازسازی نوع دوم در عام‌گرایی‌های فرهنگی نمود پیدا می‌کند.

بازسازی خاص گرایانه

مانوئل کاستلز با اذعان به این‌که تحولات جهان معاصر و شکل‌گیری جامعه مجازی فرایند آسنی و رایج‌[هویت‌سازی را زیر سؤال می‌برند و نوعی بحران هویت را پدیدمی‌آورند وجه غالب بازسازی هویت را خاص‌گرایانه می‌داند. کاستلز مدعی است برنامه‌ریزی انعکاسی (رفلکسیو) زندگی، جز برای نخبگان واقع در فضای بی‌زمان جریان‌های جهانی، ناممکن می‌شود. در جامعه مجازی بازسازی هویت برپایه اصول

جمعی صورت می‌گیرد که بنیادگرایی دینی، ملی‌گرایی و قومیت‌نمودهای برجسته آن هستند. وی می‌افزاید: برای آن دسته از کنشگران اجتماعی که از زندگی در شبکه‌های جهانی قدرت و ثروت طرد شده‌اند و یادر برابر آن مقاومت می‌کنند، اصلی‌ترین جایگزین برساختن معنا، جماعت‌های فرهنگی استوار بر بنیادهای دینی، ملی یا منطقه‌ای هستند. آن‌ها هویت‌هایی تدافعی هستند که کارکردشان ایجاد انسجام و تأمین پناه‌گاه و حمایت در برابر دنیای خصمانه بیرونی است، زیرا وقتی جهان بزرگ‌تر از آن می‌شود که بتوان آن را کنترل کرد، کنشگران اجتماعی در صدد برمی‌آیند تا دوباره جهان را به حد و اندازه قابل دسترس خود تکه‌تکه کنند. وقتی جهان مجازی زمان و مکان را محو می‌سازد، مردم خود را به جاهایی متصل می‌کنند و حافظه تاریخی خود را به یاری می‌خوانند (کاستلز، ۱۳۸۰) کاستلز بین سه صورت و منشأ بر ساختن هویت تمایز قایل می‌شود: ۱. هویت مشروعیت بخش: این نوع هویت توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آن‌ها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند. ۲. هویت مقاومت: این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طریق منطق سلطه، بی‌ارزش دانسته می‌شوند و یا داغ‌ننگ بر آنان زده می‌شود. از همین رو، این نوع هویت به سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه ساخته می‌شود و ۳. هویت برنامه‌دار: هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترس هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند، هویت برنامه‌دار تحقق می‌یابد. (کاستلز، ۱۳۸۰)

کاستلز مدعی است هویت مقاومت با منطق مسلط جامعه مجازی در تعارض است و درسه حوزه (عرصه) درگیر مبارزه دفاعی و هجومی با آن می‌شود: مکان، زمان و فن‌آوری.

جماعت‌های مقاومت، فضا و مکان خود را در برابر منطق بی‌مکان فضای جریان‌ها که ویژگی سلطه اجتماعی در عصر اطلاعات است، تعریف می‌کنند در برابر اضمحلال تاریخ در زمان بی‌زمان و تجلیل امر گذرا در فرهنگ واقعیت مجازی، حافظه تاریخی خود را به رخ می‌کشند و یا بردوام ارزش‌هایشان تأکید می‌ورزند و از فن‌آوری اطلاعات برای ایجاد ارتباطات افقی بین مردم و مناسک جماعتی استفاده می‌کنند.

سمینار هویت ملی اسلام

بازسازی غیرخاص گرایانه

در اندیشه‌های منادی و مروج بازسازی غیرخاص گرایانه هویت بر دو وجهی بودن تأثیرفرایند جهانی‌شدن و جامعه شبکه‌ای در عرصه هویت تأکید گردد تا روشن گردد که این فرایند در عین حال که هویت سازی سنتی را مخدوش و مختل می‌سازد، امکانات و بسترهای جدیدی را برای بازسازی هویت فراهم می‌کند. به همین علت، برخی نظریه‌پردازان در بحث‌از پیامدهای جامعه مجازی و جهانی‌شدن، آن را موجد «آزادی و اضطراب» و «فرصت و خطر» می‌دانند و از دیالکتیک جهانی‌شدن سخن می‌گویند. در عرصه هویت جامعه مجازی از آن رو موجد امکان و فرصت است که منابع و ابزارهای لازم برای

ساخت هویت را بسیار افزون می‌سازد و از آن‌جا که جامعه شبکه‌ای سبب پویایی، پیچیدگی و سیالیت روابط و زندگی اجتماعی می‌شود، هویت‌های ساخته شده نیز معمولاً سیال، متغیر و نسبتاً موقتی هستند. افراد در جامعه شبکه‌ای با دگرگون ساختن ترکیب عناصر هویت‌بخش و تغییر دادن تقدم و تأخر و اولویت‌بندی آن‌ها، به بازسازی هویت خود می‌پردازند. بنابراین، احتمال متصلب شدن هویت‌ها نیز بسیار کاهش می‌یابد.

آلبرو و گیدنز الگوی اصلی هویت‌سازی در جوامع کنونی را غیرخاص‌گرایانه یا انعکاسی می‌دانند. از دیدگاه آلبرو، فرایند جهانی‌شدن با گسترش و افزایش دادن روابط اجتماعی، «خود هویت‌سازی» را رایج می‌سازد. گیدنز بر آن است که در مرحله عالی تجدد، بستر هویت‌سازی دگرگون می‌شود و به صورت پروژه‌ای انعکاسی در می‌آید: «هر اندازه سنت نفوذ خود را از دست می‌دهد و زندگی روزمره بر حسب تعامل دیالکتیکی محلی و جهانی‌سازی می‌شود، افراد به چانه زدن بر سر گزینش شیوه زندگی خود از بین گزینه‌های گوناگون وادار می‌شوند.» (گل محمدی، ۱۳۸۰)

داریوش شایگان با اتخاذ دیدگاه غیرخاص‌گرایانه در بازسازی هویت، می‌نویسد: فضاهای سازنده ما، فضاهایی متنوع و ناهمگون‌اند. ما دیگر ریشه‌ای واحد نداریم که تک‌وتنها در سرزمینی خاص فرورفته باشد. ما ریزوم‌هایی هستیم در ارتباط با دیگران، با فرهنگ، جهان‌ها و آگاهی‌های گوناگون. این وضعیت از ما افرادی خانه به دوش می‌سازد، به این معنا که در فضاهای باز رشد می‌کنیم و شیوه زندگی ما تعیین‌کننده کیفیت بینش‌های ماست. ما بر حسب ارتباط‌هایی که با حیطه‌های فرهنگی مختلف برقرار می‌کنیم، می‌توانیم به شیوه‌های گوناگون در مکان جای گیریم. در روزگار ما هیچ‌کس از این تماس‌ها، از این حوزه‌های آمیزشی، از این اختلاطی که می‌توان گفت اکنون شیوه بودن ما در جهان شده، مصون نیست. (شایگان، ۱۳۸۰)

شایگان می‌افزاید: بعضی‌ها خود را در تنگنای مقوله‌های بسته محبوس می‌کنند، مقوله‌هایی همچون ملت، قبیله، دارودسته یا تعلق به قومی واحد. این ترندها گریزگاه‌هایی‌اند که امکان مقاومت در برابر پراکندگی هویت متکثر انسان را فراهم می‌آورند، اما این گریز به هیچ‌وجه مشکل را حل نمی‌کند. چنین واکنش زیانباری غالباً به درخود فرورفتن یا تحجر هویت منجر می‌شود.

شایگان در تشریح مفهوم تحجر هویت و عواقب منفی آن می‌نویسد: هر هویت انحصارطلبی به هر صورتی که درآید و هر نقابی که به چهره زند، جست‌وجویی است برای یکدستی و طهارت نخستین؛ آینه فریبنده‌ای است که هم گمراه می‌کند و هم مجذوب، و ما رادر برابر هجوم ملک‌الموت (اروپامداری) پناه می‌دهد. هنگامی که کوچک‌ترین نفوذ «دیگری» شکافی در بدنه یکدست هویت ما ایجاد کند، چه واکنشی طبیعی‌تر از آن که با تمام نیرو در برابر آن بایستیم و در سردابه‌هایی که مأمّن دنیای واپس زده ماست، پناه گیریم؟ دنیایی که سد مدرنیته آن را از ابراز وجود بازداشته بود و اینک بر آن است که با شدت وقهری هرچه تمام‌تر دوباره سر بر آورد. آیا با ماندن در قید تعلقات بومی و محدودمان، با جستجوی تبارهای تخیلی و اسطوره‌های کهن بنیادگذار، با فاصله گرفتن از خطر برخوردهای پراشوب،

از چاه به چاله و از سکون و جمود به تاریخ اندیشی سقوط نمی‌کنیم؟ (شایگان، ۱۳۸۰)
به اعتقاد شایگان، هرگونه هویت همگون و یکدست، اولاً به دلیل درهم‌پاشی جهان‌های پایه‌گذارش دیگر وجود خارجی ندارد و ثانیاً هنگامی که در قید فرهنگی به اصطلاح ناب و خالص محبوس شود، اغلب به تحجر هویت منتهی می‌گردد.

منابع و ماخذ:

فارسی:

۱. شایگان، داریوش، افسون زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۰.

۲. کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: ظهور جامعه شبکه‌ای، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.

۳. کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: قدرت هویت، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.

۴. گل‌محمدی، احمد، جهانی شدن و بحران هویت، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، زمستان ۱۳۸۰.

۵. غلیون، برهان، خودآگاهی، ترجمه محمدمهدی خلجی، ویژه مجله نقد و نظر، ۱۳۷۹.

۶. بیابان‌نورد، علیرضا، انقلاب اطلاعات و مجازی‌سازی، فرصت‌ها و چالش‌ها، فصل‌نامه عملیات روانی، تابستان ۱۳۸۳.

۷. دیوید لایون، پسامدرنیته، مترجم: محسن حکیمی، نشر آشیان، ۱۳۸۰.

۷- گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخص، مترجم: ناصر موفقیان، نشر نی، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی:

۱. Kellner Douglas, "Television, Advertising and The Construction of Postmodern Identity", in Media and Culture, Routledge Publication, 1996.

۲. Hall Stuart, "The Question of Cultural Identity" In Question of Cultural Identity, Edited by Stuart Hall and Paul Dugay, Sage Publication, 1997.

سمینار هویت ملی اسلام